پژوهشنامه عرفان
دوفصلنامه علمی، سال دوازدهم،
شماره بیست‌وچهارم،
بهار و تابستان ۱۴۰۰،
صفحات۸۸- ۶۹

جایگاه وقت در تصوف

ناصر رحیمی *
رحیمه ادهم **

چکیده : «وقت» یکی از مفاهیم عرفانی و اصطلاحی رایج در میان اهل تصوف است. نویسندگان کتاب‌های کهن تصوف، تعاریف گوناگونی برای وقت آورده‌اند. تعدّد تعریف‌ها و گاه نارسایی پاره‌ای از آن‌ها باعث شده که جایگاه و اهمیت وقت در عرفان و تصوف، آنچنان که شایسته است، روشن نباشد.

در این پژوهش با استناد به منابع کهن، معانی مختلف وقت را بیان کرده؛ سپس با توجه به سخنان مشایخ و بزرگان تصوف به بررسی مفهوم وقت و اهمیت آن در این حوزه پرداخته‌ایم تا جایگاه اساسی و بنیادین آن آشکار شود.

کلیدواژه‌ها: وقت، حال، تصوف، عرفان

---

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان e-mail:rahimi.naser@semnan.ac.ir
* * دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان e-mail:a.rahimeh@yahoo.com
مقاله علمی پژوهشی است. دریافت مقاله ۱۳۹۸/۲/۲۲؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۳/۳

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

مقدمه:

وقت در لغت به معنای هنگام، ساعت، فرصت، زمان و مدّت است؛ اما در میان متصوّفه و عرفا، وقت اصطلاحی رایج است که معناهای متفاوتی دارد. در کتاب‌های کهن تصوف، تعریف‌های گوناگونی از «وقت» آمده که تکرار آن‌ها را در متون متأخّر و فرهنگ‌های تخصصی عرفانی نیز می‌بینیم. هرچند تکرار تعریف‌های وقت نشان از اهمیت آن دارد، اما نقش اساسی وقت را در تصوف بیان نمی‌کند. بنابراین شایسته است معنا، مفهوم، اهمیت و جایگاه آن به‌خوبی آشکار شود.

در این مقاله سعی داریم با استناد به منابع کهن و اقوال مشایخ، جایگاه وقت را در تعریف تصوف و در آداب و اصول آن و برخی اصطلاحات رایج در تصوف بیان کرده و با توجه به تعریف‌های وقت، رابطهٔ آن را با حال مشخص سازیم. در ادامه، ارتباط وقت را با مفاهیمی مانند معرفت و فقر بیان می‌کنیم؛ سپس با بررسی تعبیر «نقد وقت» و عبارت «الوقتُ سیفٌ» و آوردن تفسیرهای آن، اهمیت وقت را نزد متصوفه بیان کرده و در پایان تفسیر حدیث: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصِّینِ» را از زبان اهل تصوف بیان می‌کنیم.

تصوف و وقت

صوفیان تعریف‌های گوناگونی از تصوف دارند. ابوسعید خراز می‌گوید: «تصوف، تمکین از وقت است» (عطار، ۱۹۰۵، ج۲: ۴۵). ابوسعید ابوالخیر گفته است: «هفتصدهزار مشایخ در ماهیت تصوف سخن گفته‌اند. تمام‌ترین و بهترین همهٔ قول‌ها این است که: اِستعمالُ الوقتِ بِما هو اَولی بِه» (محمدبن‌منور، ۱۳۸۹، ج۱: ۲۹۹). و این همان سخنی است که از قول چند تن از مشایخ تصوف بیان شده است؛ عمرو بن عثمان مکی می‌گوید: «[تصوف] آن است که بنده به هر وقتی مشغول به چیزی بود که در آن وقت اولی‌تر بود» (عطار، ۱۹۰۵، ج۲: ۴۰). و جریری می‌گوید: «تصوف، وقت نگاه داشتن است» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج۳: ۱۱۹۲). سلیمان التیمی می‌گوید: «همانا تصوف اغتنام وقت است» (ابونعیم اصفهانی، بی‌تا، ج۳: ۲۷). از نظر حسین نوری تصوف چیره‌شدن بر وقت است (خرگوشی، ۲۰۱۰: ۳۰). در این سخنان تصوف براساس وقت تعریف شده است.

بسیاری از مشایخ نیز برای وقت ارزش فراوان و والایی قائل شده‌اند؛ ابوبکر واسطی برترین طاعت را حفظ اوقات می‌داند و می‌گوید: «فاضل‌ترین همهٔ طاعت‌ها نگاه‌داشتن وقت است و آن،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

آن است که بنده از حد فرانشود و جز با خدای نایستد و از وقت خویش بیرون نشود» (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۹۳). ابن‌عطا نیز در پاسخ به این سؤال که از طاعت‌ها کدام فاضل‌تر است، می‌گوید: «مراقبت حق بر دوام وقت» (عطار، ۱۹۰۵،ج۱: ۴۵۶). ابوحفص حداد نیز گفته است: «فاضل‌ترین عمل عالمیان آن است که بر اوقاتشان با پروردگارشان مراقبت کنند» (خرگوشی، ۲۰۱۰: ۱۲۹). اهل تصوف در سخنانشان، برای اوقات، بهترین و فاضل‌ترین هم قائل شده‌اند؛ ابوسعید اعرابی می‌گوید: «همهٔ اوقات از خداست و بهترین اوقات، وقتی است که خداوند در آن جاری سازد آنچه از من او را راضی می‌کند» (ابونعیم اصفهانی، بی‌تا، ج۱۰: ۳۷۶). ابوعبدالله مغربی گفته است: «فاضل‌ترین وقت‌ها آبادان داشتن وقت است به موافقت» (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۳). و عبدالله منازل فاضل‌ترین وقت‌ها را وقتی می‌داند که از خواطر و وسواس نفس رسته باشیم و مردمان از ظنّ بد ما رسته باشند (قشیری، ۱۳۷۴: ۷۳).

این توجه و تأکید فراوان بر وقت و حفظ اوقات نشان از اهمیت مفهوم وقت نزد صوفیان دارد.

وقت در کتاب *جوامع آداب الصوفیه*

سلمی در کتاب *جوامع آداب الصوفیه* اصول، قواعد و آدابی را ذکر می‌کند که اهل تصوف بدان‌ها پایبندند. با مطالعه و بررسی این آداب و اصول و بازتاب فراوان «وقت» در بیان آن‌ها، جایگاه اساسی وقت در میان صوفیه نمایان می‌شود. آنچه در زیر می‌آید، ترجمه‌ای است از مطالب این کتاب و نقش «وقت» در آداب و اصول تصوف.

- سلمی سخنی از ابوبکر وراق نقل کرده است که مطابق آن، وی ادب را حفظ جوارح با پیروی‌کردن از اوامر و حفظ اوقات در همهٔ متصرفات می‌داند. به گفتهٔ وی چنانچه کسی جوارحش را حفظ نکند و وقتش را فروگذارد، جوارحش به ترک ادب بازمی‌گردند و کسی که وقتش را حفظ کند و از سرّش مراقبت کند، خداوند اوقات و جوارحش را حفظ می‌کند (پورجوادی ۱۳۸۸، ج۱: ۳۵۲).
- از آداب ایشان (اهل تصوف) حفظ وقت و اکتفاکردن به کمترین‌هاست و سپس می‌گوید: «الوقت أعز الاشیاء فاشغله بأعزّ الاشیاء» (پورجوادی ۱۳۸۸، ج۱: ۳۵۴).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

- از آداب ایشان، اشتغال‌داشتن به آن چیزی است که در اوقاتشان بر آن‌ها واجب شده است، بدون آنکه به اوقات آینده بیندیشند و تدبیر کنند. به گفتهٔ سهل‌بن عبدالله اشتغال به وقت گذشته، ضایع‌کردن وقت ثانی است. شقیق بلخی نیز معتقد است که حسرت امور گذشته و تدبیر اموری که نیامده است، برکت عمرت را می‌برد (پورجوادی ۱۳۸۸، ج۱: ۳۵۶).
- از آداب ایشان است مخالفت همیشگی با نفس و به‌کاربردن آنچه در هر وقتی اولی‌تر است (پورجوادی ۱۳۸۸، ج۱: ۳۷۰).
- از آداب ایشان است ترک اشتغال به احوال گذشته و آینده و مراقبت از وقت. جنید به یکی از یارانش سفارش می‌کند که التفات به احوال گذشته را ترک کند؛ چراکه التفات به گذشته، انسان را از آنچه در حال حاضر اولی است مشغول می‌دارد. به گفته عبدالله مبارک نیز کسی که به اوقات گذشته و آینده مشغول گردد، وقتش بی‌فایده از دستش می‌رود (پورجوادی ۱۳۸۸، ج۱: ۳۷۳).
- از آداب ایشان است پندگرفتن از اوقاتی که بر آن‌ها می‌گذرد و اجتناب از فروگذاشتن اوقاتشان و ضایع‌کردن آن. سری گفته است: «از روزگار پند بگیر و از گذر روزها و شب‌ها با پرداختن به شهواتت، طلب لذت مکن و آنچه از روزگار گذشته است، نشانی بدان بر آنچه هنوز نیامده است و آنچه در ایام گذشته فاسد کردی، در باقی‌ماندهٔ عمرت اصلاح کن» (پورجوادی ۱۳۸۸، ج۱: ۳۷۸).
- از آداب ایشان است، حفظ اوقات و ملازمت آداب در احوال. فهدان می‌گوید: «همانا تو بین سه وقت قرار داری؛ وقتی که گذشته است؛ راهی برای جبران آن وجود ندارد. وقتی که نیامده است؛ نمی‌دانی آیا با توست یا علیه تو و آن وقت برای توست یا تو از آن اویی. و وقتی که در آنی؛ پس مراقب باش که از وقتت و از تعهد نفست در آن غایب و غافل نشوی» (پورجوادی ۱۳۸۸، ج۱: ۳۹۴).
- از آداب ایشان است عمل‌کردن با آگاهی از آنچه از احوال بر ایشان وارد می‌شود و آنچه در اوقات بر ایشان می‌گذرد و غفلت نکردن از هیچ حالی و شناخت وقت؛ چراکه عزیزترین چیزهاست و بر عارف واجب است که از آن غفلت نکند؛ همانا وقت، هنگامی که از دست رفت، دیگر یافت نمی‌شود و از حسین‌بن منصور حکایت شده است که

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

گفت: «حفظ کن انفاس و اوقات و ساعات خود را و آنچه بر تو می‌گذرد و آنچه در آن هستی» (پورجوادی ۱۳۸۸، ج۱: ۴۰۱).

- از آداب ایشان است تلاش در شناخت دواعی و طلب‌کردن هر وقتی با آدابی که داعی آن وقت، به آن فرامی‌خواند. حسین‌بن منصور گفت: «داعی ایمان به هدایت و رستگاری فرا می‌خواند، داعی اسلام به اخلاق، داعی احسان به مشاهده، داعی فهم به زیادت، داعی عقل به ذوق و داعی علم به سماع و داعی معرفت به روح و راحت و رایحه و داعی نفس به عبادت و داعی توکل به اطمینان و اعتماد و داعی خوف به انزعاج و داعی رجا به آرامش و داعی محبت به شوق و داعی شوق به وَلَه و داعی وَلَه به الله و کسی که داعیه‌ای از این دواعی نداشته باشد، بی‌بهره است» (پورجوادی ۱۳۸۸، ج۱: ۴۰۱).
- از آداب ایشان است مشغول‌شدن به اوقاتشان برای آبادکردن آن بدون ذکر گذشته و آینده. ابوسعید خراز می‌گوید: «مشغول‌شدن به وقت گذشته ضایع می‌کند وقت آینده را» (پورجوادی ۱۳۸۸، ج۱: ۴۰۲).
- از آداب ایشان است دوام اشتغال به آنچه در هر وقت و هنگام و نَفَس به آن ملزم و متعهد گشته‌اند و دوری آن‌ها از آسودگی. به گفتهٔ سهل‌بن عبدالله، بر انسان آسوده و فارغ، خلل وارد می‌شود؛ چراکه انسانِ مشغول در زیادت و فزونی است و تکلّف از آنِ فرد آسوده است، نه انسان مشغول (پورجوادی ۱۳۸۸، ج۱: ۴۰۳).
- از آداب ایشان است مداومت‌کردن بر توبه در هر وقت و زمان؛ چراکه بنده در هیچ وقتی از تقصیر و کوتاهی در ادای فرائض الهی و غفلت از شکر نعمات ایمن نیست، پس توبه و استغفار بر او لازم می‌شود (پورجوادی ۱۳۸۸، ج۱: ۴۰۶).
- از آداب ایشان است ملازمت ورع در همهٔ اوقات (پورجوادی ۱۳۸۸، ج۱: ۳۴۹).
- از آداب ایشان است متهم‌داشتن نفس در همهٔ اوقات (پورجوادی ۱۳۸۸، ج۱: ۴۰۶).
- اشتغال ایشان در همهٔ اوقات به آنچه اولی است بر آن‌ها، از حال و علم و ادب و مجاهده (پورجوادی ۱۳۸۸، ج۱: ۴۰۴).

تکرار لفظ وقت و تأکید فراوان بر حفظ وقت و توجه نکردن به اوقات گذشته و آینده در آداب و اصول اهل تصوف، نشان از اهمیت مفهوم وقت دارد تا بدانجا که بسیاری دیگر از الفاظ و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

اصطلاحات رایج در میان متصوفه نیز با مفهوم وقت، تعریف و تفسیر می‌شوند. به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

حال: «واردی بود بر وقت که ورا مزیّن کند؛ چنان‌که روح مر جسد را » (هجویری، ۱۳۸۷: ۵۴۲).

خوف: ابن‌خبیق گفته است: «خائف در نظر من کسی است که در حکم وقت باشد، وقتی آفریده‌ها از او ترسند و وقتی از او ایمن باشند» (سرّاج طوسی، ۱۹۱۴: ۶۱).

بسط: «بسط گشادن مولی است دل و وقت و همت رهی را» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۷۷، ج۱: ۳۲۲).

رضا: «ابن‌عطا گفت: رضا آن است که دل به دو چیز نظاره کند: یکی آن‌که بیند که آنچه در وقت به من رسید حق تعالی مرا در ازل این اختیار کرده است و دیگر بیند که مرا اختیار نکرد مگر آن‌که فاضل‌تر است و نیکوتر» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج۳: ۱۳۱۲-۱۳۱۳).

توکّل: ابوبکر ورّاق گفته است: «توکّل فراگرفتن وقت است صافی از کدورت انتظار. چنان که نه تأسف خورد بدانچه گذشت و نه چشم دارد بدانچه خواهد آمد» (عطار، ۱۹۰۵، ج۲: ۱۰۶).

قناعت: «از جنید پرسیدند:قناعت چیست؟ گفت: خواست تو تجاوز نکند از آنچه برای توست در وقت تو» (ابونعیم اصفهانی، بی‌تا، ج۱۰: ۲۶۳).

بنابر آنچه بیان کردیم می‌توان گفت «وقت» بخش جدایی‌ناپذیر تصوف است و نقش مهم آن در آداب و اصول و اصطلاحات و تعبیرات متصوفه آشکار است. حال باید به این سؤال پاسخ داد که وقت در تصوف به چه معناست؟

تعریف‌های وقت

در *اللمع* تعریفی کوتاه از وقت آمده است: «الوقت ما بین الماضی و المستقبل»؛ سپس سخنی از جنید ذکر شده است که گفت: «وقت عزیز است. اگر فوت شود، دیگر به‌دست نمی‌آید» (سرّاج طوسی، ۱۹۱۴: ۳۴۲). از نظر سرّاج وقت چیزی است بین گذشته و آینده که اهمیت آن را با سخن جنید نشان می‌دهد.آیا مقصود وی زمانِ حال است یا چیزی دیگر؟ پس از سرّاج در کتاب‌های عرفانی تعریف‌های مختلفی از وقت می‌بینیم.

قشیری چهار تعریف برای وقت آورده است؛ در *رسالهٔ قشیریه* می‌خوانیم: «حقیقت وقت نزدیک اهل تحقیق، حادثی است که اندر وهم آید، حاصل بر حادثی متحقّق، حادث متحقّق وقت

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

بود حادث متوهّم را، چنان‌که گویی سر ماه نزدیک تو آیم، آمدن متوهّم است. آمدن و ناآمدن روا بود و سر ماه حادثی است متحقّق ناچاره [چون این ماه بگذرد سر ماهی دیگر بود] سر ماه حادثی است متحقّق، وقت آمدن است» (قشیری، ۱۳۷۴: ۸۸). این تعریف از وقت را می‌توان با سخنی از ابن‌سینا مقایسه کرد. ابن‌سینا در فن سماع طبیعی در باب ماهیت زمان، نظرات گوناگون رایج در عصر خود را بیان کرده است. وی می‌گوید: «بعضی آن را وجودی دانسته‌اند، به این نحو که نه به‌خودی‌خود یک چیز باشد؛ بلکه بر سبیل اینکه نسبتی است از اموری هرچه باشد به اموری هرچه باشد، مانند آمدن کسی در طلوع آفتاب که آن وقت است برای هر عرض دیگری که حادث شود. و کسانی که این عقیده را دارند می‌گویند زمان مجموع اوقات است و وقت عرضی است حادث که با وجود او وجود عرض دیگری فرض می‌شود» (ابن‌سینا، ۱۳۶۱: ۱۹۱). چنان‌که ملاحظه می‌شود تعریف قشیری از وقت، همان تعبیری است که ابن‌سینا دربارهٔ زمان نقل کرده است. درحقیقت این تعریف از وقت ماهیتی فلسفی دارد و شاید به همین دلیل در میان اهل تصوف و عرفان رایج نبوده است و در دیگر متون تصوف چنین تعریفی برای وقت نیامده است. سپس قشیری با ذکر سخنی از ابوعلی دقّاق، تعریفی دیگر از وقت ارائه می‌دهد: «وقت آن است که تو آنجایی اگر به دنیایی، وقت تو به دنیاست و اگر به عقبایی، وقت تو عقبی است و اگر شادی است، وقت تو شادی است و اگر به اندوهی، وقت تو اندوهی است» (قشیری، ۱۳۷۴: ۸۸). و از این سخن چنین نتیجه می‌گیرد که از نظر ابوعلی دقّاق وقت چیزی است که بر انسان غالب است (قشیری، ۱۳۹۱: ۹۷). در ادامه می‌گوید: «گروهی گفته‌اند که میان دو روزگار بود، روزگار گذشته و آنچه فراپیش بود» (قشیری، ۱۳۷۴: ۸۹). در این تعریف، وقت مترادف با «زمانِ حال» است. در تعریفی دیگر آورده است: «به وقت، آن خواهند که در پیش ایشان آید از تصرّف حق در ایشان را، جز آنکه ایشان خود را اختیار کنند. و گویند فلان به حکم وقت است؛ یعنی که گردن نهاده است بدانچه پدیدار آید از حکم غیب، از اختیار خود دور» (قشیری، ۱۳۷۴: ۸۹). وی در این تعریف وقت را واردی غیبی می‌داند که ناگاه در دل سالک پدیدار می‌شود.

هجویری وقت را چنین تعریف کرده است: «وقت آن بود که بنده بدان از ماضی و مستقبل فارغ شود، چنان‌که واردی از حق به دل وی پیوندد و سرّ وی را در آن مجتمع گرداند، چنان‌که اندر کشف آن نه از ماضی یاد آید نه از مستقبل» (هجویری، ۱۳۸۷: ۵۴۰)؛ آنگاه در توضیح مطلب آورده

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

است: «پس همه خلق را اندر این دست نرسد و نداند که سابقت بر چه رفت و عاقبت بر چه خواهد بود. خداوندان وقت گویند: علم ما مر عاقبت و سابق را ادراک نتواند کرد. ما را اندر وقت با حقّ خوش است که اگر به فردا مشغول گردیم و یا اندیشهٔ دی بر دل بگذاریم، از وقت محجوب شویم و حجاب پراکندگی باشد» (هجویری، ۱۳۸۷: ۵۴۰). درحقیقت هجویری وقت را چیزی می‌داند که بی‌خبری و بی‌توجهی انسان را نسبت به گذشته و آینده در پی دارد. با تأمل در سخنان وی می‌توان گفت وقت، لحظه لحظهٔ زندگی عارف است که با حق سپری می‌شود و در این لحظاتِ با حق بودن گاه واردی نیز از غیب رخ می‌نماید.

خواجه عبدالله انصاری در *رسالهٔ صد میدان*، میدان نودویکم را میدان «وقت» می‌نامد و آن را چنین توضیح می‌دهد: «وقت آن است که جز از حق در آن بنگریزد. مردان در آن سه‌اند: وقتِ یکی سبک است چون برق و وقتِ یکی پاینده و وقت یکی غالب» (خواجه عبدالله، ۱۳۷۷، ج۱: ۳۲۷). آن‌گاه توضیح می‌دهد که: «وقتی که سبک، چون برق است، غاسل و شوینده است و از فکرت زاید و دنیا را فراموش کرده، تا ذکر آخرت را روشن کند و وقتی که پاینده است، شاغل و مشغول دارنده است و از لذت ذکر زاید و از آخرت مشغول کند تا حق معاینه گردد. و وقت غالب، قاتل است و کشنده و از سماع و نظر زاید و رسوم انسانیت محو کند تا جز حق نماند» خواجه نیز در این سخنان وقت را حالی می‌داند که عارف با حق می‌گذراند و سه درجه برای آن برمی‌شمرد؛ وقتی که سبک و گذراست و نتیجهٔ تفکر سالک است که او را از دنیا جدا و به آخرت مشغول می‌سازد. وقتی که پاینده و حاصلِ لذت ذکر است و سالک را به حق رهنمون می‌شود و وقتِ غالب که از سماع و نظر حاصل می‌شود و سالک را در حق محو می‌کند به‌گونه‌ای که جز حق نمی‌ماند. (خواجه عبدالله، ۱۳۷۷، ج۱: ۳۲۷).

وی در *منازل السائرین* وقت را ظرفی برای حدوث و وجود شیء تعریف می‌کند، سپس سه معنای عرفانی برای آن بیان می‌کند: ۱. وقتی است که سالک واجد وجدی صادق است؛ ۲. وقتی است که سالک بین تمکّن و تلوّن سیر می‌کند؛ ۳. وقت، حق است. (استغراق رسم وقت در وجود حق) (بینا، ۱۳۵۴: ۱۲۶-۱۲۸). به نظر می‌رسد این سه تعریف درحقیقت سه درجه برای وقت هستند و می‌توان آن‌ها را با گفتهٔ خواجه در *رسالهٔ صدمیدان* که پیش از این آوردیم، مقایسه کرد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

در *اسرار التوحید* از ابوسعید نقل شده است که گفت: «وقت تو این نفس توست در میان دو نفس، یکی گذشته و یکی ناآمده. دی شد و فردا کو؟ روز امروز است و امروز این ساعت و این ساعت این نَفَس است و نَفَس این وقت است» (محمدبن‌منور، ۱۳۸۹، ج۱: ۳۰۷). از نظر ابوسعید وقت، «اکنون» است؛ اکنونی که هرچند به قدر یک نفس کوتاه است اما بسیار ارزشمند است و باید آن را دریابیم.

در *تذکرهٔ خواجه محمدبن‌صدیق کججانی* وقت بدین معانی است: «وقت عبارت است از چیزی که تو را در حال خود عارض شود از نیک و بد و معرفت و جهل و همچنین اوقات زمانی را نیز وقت گویند؛ به‌حسب آنکه حق‌تعالی در حق هر شخصی و هر نفسی و هر زمانی چیزی ایجاد می‌کند» (پلاسی شیرازی، ۱۳۶۸: ۲۰).

شیخ اشراق وقت را مترادف طوالع به‌کار برده است: «اول برقی که از حضرت ربوبیت رسد بر ارواح طلّاب، طوالع و لوایح باشد و آن انواری است که از عالم قدس بر روان سالک اشراق کند و لذیذ باشد و هجوم آن چنان ماند که برق خاطف ناگاه درآید و زود برود. «هُوَ الَّذِی یُرِیکمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا» (رعد: ۱۲). [خوفا من الزوال و طمعا فی الثبات]. از نظر دوم این اشارت است به اوقات اصحاب تجرید و صوفیان این طوالع را اوقات خوانند» (شیخ اشراق، ۱۳۷۵، ج۳: ۳۱۹). با کمی مسامحه، این تعریف می‌تواند همان حالی باشد که ناگهان از غیب بر دل سالک وارد می‌شود.

در *عوارف المعارف* دربارهٔ وقت چنین آمده است: «ازجمله اشارات، وقت است و وقت همچون شمشیر برّان باشد و برق خاطف و ریح عاصف و باشد که واردی باشد که ناگاه به دل بنده رسد بی‌اکتساب او و متصرف وجود او شود و بر او حاکم شود. چنان‌که گویند: فلان به‌حکم وقت است یعنی اویی او نمانده است، از بهر آنچه حضرت عزت راست» (سهروردی، ۱۳۷۵: ۱۹۴).

ابن‌عربی نیز وقت را چنین تعریف می‌کند: «الوقت عبارة عن حالک فی زمن الحال، لا تعلق له بالماضی و لا بالمستقبل» (ابن‌عربی،۱۴۲۱ق، ج۱: ۵۵۴). وی وقت را حالِ انسان در زمانِ حال می‌داند به‌گونه‌ای که به گذشته و آینده وابسته نیست.

ابوبکر شمس‌الدین رازی نیز در *حدائق الحقائق* برای وقت دو معنای «زمان حال» و «وارد غیبی» را ذکر می‌کند (۱۴۲۲ق: ۲۹۱).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

با بررسی آنچه دربارهٔ وقت گفته‌اند، می‌توان سه معنی برای وقت در نزد صوفیان بیان کرد. این سه معنی را کاشانی در *مصباح الهدایه* ذکر کرده است:

> *گاهی وقت گویند و مرادشان وصفی بود که بر بنده غالب باشد؛ مانند قبضی یا بسطی یا حزنی یا سروری و صاحب آن وقت از غایت غلبهٔ حال و امتلا از آن، ادراک حالی دیگر نتواند کرد... و گاهی اطلاق لفظ وقت کنند و مرادشان هر حالی بود که بر سبیل هجوم و مفاجات از غیب روی نماید و به غلبهٔ تصرف، سالک را از حال خود بستاند و منقاد و مستسلم حکم خود گرداند ... و اما مراد از وقت به معنی سوم، زمان حال است که متوسط بود میان ماضی و مستقبل. گویند فلانٌ صاحب الوقت یعنی اشتغال به ادای وظایف زمان حال و اهتمام به چیزی که اهم و اولیٰ بود در زمان، او را از تذکر ماضی و مستقبل مشغول می‌دارد و اوقات را ضایع نمی‌گذارد* (کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۴۰-۱۳۸).

چنان‌که می‌بینیم در این سه تعریف از وقت، یکی به زمانِ حال اشاره دارد و دو تعریف دیگر به معنای حال است؛ حال به معنای وصف غالب بر انسان و حال به معنای واردی غیبی که سالک را در برمی‌گیرد.

وقت و حال

اینک برای روشن‌تر شدن مفهوم وقت در میان متصوّفه، رابطهٔ «وقت» و «حال» را بررسی می‌کنیم.

در دو بخش از *کتاب اللمع*، تعریف «حال» را می‌بینیم. در بخشی آمده است: «معنی الاحوال فهو ما یحلّ بالقلوب أو تحلّ به القلوب من صفاء الأذکار» (سرّاج طوسی، ۱۹۱۴: ۴۲). سپس مؤلّف سخنی از جنید نقل کرده است که گفت: «الحال نازلة تنزل بالقلوب فلا تدوم» (سرّاج طوسی، ۱۹۱۴: ۴۲) و در بخش دیگری از کتاب می‌خوانیم: «الحال نازلة تنزل بالعبد فی الحین فیحلّ بالقلب من وجود الرضا و التفویض و غیر ذلک فیصفو له فی الوقت فی حاله و وقته و یزول» (سراج طوسی، ۱۹۱۴ :۳۳۵- ۳۳۴). سپس ابونصر سرّاج در تأیید سخن خود می‌نویسد: «و هذا کما قال الجنید رحمه الله و عند غیره الحال ما یحلّ بالاسرار من صفاء الأذکار و لا یزول فاذا زال فلا یکون ذلک حالاً» (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۳۳۵). در این سخنان حال چیزی است که بر قلب بنده فرود می‌آید و باعث

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

صفای حال و وقت می‌شود و سپس از میان می‌رود و گروهی نیز اعتقاد دارند که حال از بین نمی‌رود و اگر از میان رود، حال نیست.

قشیری در تعریف «حال» به این اختلاف اشاره کرده است که برخی حال را چون برقی می‌دانند که می‌آید و می‌رود و گروهی دیگر به بقای احوال و دوام آن تأکید کرده‌اند (قشیری، ۱۳۹۱: ۱۰۰). هجویری نیز نگرش مشایخ را به این موضوع، بر دو نوع می‌داند: «گروهی دوام حال روا دارند و گروهی روا ندارند» (هجویری، ۱۳۸۷: ۲۷۵).

هجویری «حال» را چنین تعریف می‌کند:

> *واردی بود بر وقت که ورا مزیّن کند؛ چنان‌که روح مر جسد را و لامحاله وقت به حال محتاج باشد که صفای وقت به حال باشد و قیامش بدان. پس چون صاحب وقت، صاحب حال شود، تغییر از وی منقطع شود و اندر روزگار خود مستقیم گردد که با وقت بی‌حال زوال روا بود چون حال بدو پیوست جمله روزگارش وقت گردد و زوال بر آن روا نبود* (هجویری، ۱۳۸۷: ۵۴۳-۵۴۲).

از نظر هجویری وقت، اگرچه تحفه‌ای است از حق اما متغیّر است و ناپایدار ولی حال واردی است از حق بر بنده که دوام دارد و به همین دلیل حال را همچون روحی برای جسمِ وقت می‌داند. وقت، درجهٔ مرید است و حال، صفت مراد (هجویری، ۱۳۸۷: ۵۴۴-۵۴۳).

خواجه عبدالله انصاری «وقت» را ظرفی برای حدوث و وجود شیء تعریف می‌کند (بینا، ۱۳۵۴: ۱۲۷). با دقت در آنچه از تعریف‌های وقت و مفهوم حال بیان کردیم، می‌توان گفت وقت، ظرف است و حال، مظروف. به همین دلیل متصوّفه ظرفِ وقت (زمانِ حال) را به‌جای مظروفِ آن که همان حال است به‌کار می‌برند؛ وقت می‌گویند و مرادشان حال است. مثلاً در حکایتی دربارهٔ عبدالله مبارک گفته‌اند:

> *زمستانی سرد بود و در بازار نیشابور می‌رفت. غلامی دید با پیراهنی تنها که از سرما می‌لرزید. گفت: چرا با خواجه نگویی تا از برای تو جبّه‌ای بخرد؟ گفت: چه گویم که او خود می‌بیند و می‌داند. عبدالله را وقت خوش گشت. نعره‌ای بزد و بیفتاد* (عطار، ۱۹۰۵، ج۱: ۱۸۵).

درحقیقت منظور از خوش‌شدن وقت، خوش‌شدن حال عبدالله است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

باید به این نکته توجه کرد که وقت را به معنی زمانِ حال، بدون احوال درونی و بیرونی خود نمی‌توانیم درک کنیم. به‌عبارت دیگر هر وقت و اکنونی که سپری می‌شود، با احوال انسان توصیف می‌گردد. اگر بخواهیم اکنون خود را وصف کنیم چه می‌گوییم؟ غمگینم، شادم، می‌خوانم، می‌نویسم، منتظرم، کار می‌کنم، ورزش می‌کنم و جز آن ؛ یعنی لحظه لحظهٔ زندگی با احوال ما پیوند می‌خورد، معنا می‌یابد و می‌گذرد. آنچه باعث شده است متصوفه، وقت را مترادف با حال بدانند همین رابطهٔ تنگاتنگ «وقت» (زمان حال) با حال (وصف غالب بر انسان) است و چون حال در تصوف به معنی وارد غیبی نیز هست، این معنیِ از حال نیز مترادف وقت به‌کار رفته است. چنان‌که پیش از این گفتیم سرّاج، وقت را چیزی بین گذشته و آینده تعریف کرده است؛ پس آنچه بین گذشته و آینده قرار دارد، هم می‌تواند زمانِ حال باشد و هم وصفی که در هر لحظه بر بنده غالب است و هم واردی غیبی که سالک را دربر گرفته و او را از احوال گذشته و آینده جدا می‌سازد.

معرفت و وقت

صوفیان در مسیر معرفت گام برمی‌دارند، معنای معرفت و عارف نیز با مفهوم وقت درآمیخته است. ابوبکر عبدالله‌بن‌طاهر ابهری معرفت را ضایع‌نکردن حکم وقت می‌داند (سلمی، ۱۴۲۴: ۲۹۸). جنید کسی را که از معرفت هفت چیز عاجز باشد، شایستهٔ صفت بندگی نمی‌داند. شش‌تای آن‌ها عبارت‌اند از: معرفت خدا، خود، دشمن که همان ابلیس است، خلوت، دنیا و آخرت؛ هفتمین معرفت، معرفت وقت است که آن را کمال معرفت می‌داند و معتقد است کسی که وقتش را نشناسد وقتش از دست می‌رود و پرداختن به آنچه گذشته است، انسان را از آنچه می‌آید، مشغول و غافل می‌سازد (ابن‌خمیس، ۱۴۲۷ق، ج۱: ۳۳۱). البته ابونصر سرّاج در معنی کمال معرفت می‌گوید: «معنایش این است که وقت بنده، واحد و بی‌تغییر باشد و بنده در همهٔ احوال خویش با خدا و برای خدا باشد و از غیر او جدا» (سراج،۱۳۸۶: ۶۰).

جنید در پاسخ به شخصی که پرسید عارف کیست؟ چنین گفت: «لون الماء لون إنائه». این سخن را چنین تفسیر کرده‌اند که عارف به حکم وقتش عمل می‌کند (ابن‌خمیس، ۱۴۲۷ق، ج۱: ۳۱۴). ذوالنون در پاسخ به همین سؤال گفت: «اینجا بود و برفت؛ یعنی او را در دو وقت به یک حال نیابی،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

زیرا که گردانندهٔ وی غیر وی است» (کلابادی، ۱۳۷۱: ۴۵۳). در مقابل، حلاج، وقت را صفتی می‌داند که شایستهٔ عارف نیست. سخن وی تأمل‌برانگیز است؛ از او پرسیدند: «عارف را وقت باشد؟» گفت: «نه، از بهر آنکه وقت، صفت صاحب وقت است و هرکه با صفت خویش آرام گیرد، عارف نبود» (عطار، ۱۹۰۵، ج۲: ۱۳۹). جریری نیز از میان خلق، چهار تن را عزیز می‌داند، یکی از آن‌ها عارفی است که از سر وقت سخن گوید نه از کُراسه و آموخته (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۳۶۱). شبلی سخن زیبایی دربارهٔ وقت عارف دارد و می‌گوید:

وقت عارف چون روزگار بهار است؛ رعد می‌غرّد و ابر می‌بارد و برق می‌سوزد و باد می‌وزد و شکوفه می‌شکفد و مرغان بانگ می‌کنند. حال عارف هم چنین است: به چشم می‌گرید و به لب می‌خندد و به دل می‌سوزد و به سر می‌بازد و نام دوست می‌گوید و بر درِ او می‌گردد (عطار، ۱۹۰۵، ج۲: ۱۷۷).

فقیر و وقت

از سخنانی که در احوال فقیر و درویش گفته‌اند نیز اهمیت وقت آشکار است. سیروانی فقیر را فرزند وقت خود می‌داند که اگر به وقتی دیگر چشم داشته باشد، از فقر خارج می‌شود (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۵۰۲). جنید گفت: «فقیر توان همه کار دارد، جز صبر بر وقت خویش تا انقضای مدّت آن» (سرّاج طوسی، ۱۹۱۴: ۱۷۵). «سهل تستری را گفتند: درویش کی بیاساید؟ گفت: آنگاه که خود را جز آن وقت نبیند که در وی بود» (عطار، ۱۹۰۵، ج۱: ۲۶۷). جعفر خلدی گفت: «وقتی فقیری را می‌بینی که زیاد می‌خورد، بدان که او مشمول یکی از سه مورد است: یا به خاطر آن است که وقت از او سپری شده است و یا به خاطر وقتی است که می‌خواهد بدان روی کند و یا به خاطر وقتی است که در آن است» (سرّاج طوسی، ۱۳۸۶: ۱۹۱).

پوشش فقیر نیز تابع وقت اوست. ابونصر سرّاج گفته است: «آداب فقرا در لباس پوشیدن، آن است که به تناسب وقت عمل کنند. وقتی پشم و لبّاده یا مرقّع بیابند، بر تن می‌کنند و وقتی لباس‌های دیگر نیز بیابند می‌پوشند» (سرّاج طوسی، ۱۳۸۶: ۱۹۵).

ابراهیم صیاد به‌حکم وقت بودن را نشانی می‌داند بر صدق فقیر (ابن‌ملقن، ۱۴۲۷ق: ۵۲). از یوسف‌بن‌حسین رازی دربارهٔ فقیر صادق پرسیدند، گفت: «کسی که فقط بندهٔ وقت خود باشد و اگر در وقت خود به وقتی دیگر بیندیشد، شایستهٔ نام فقیر نیست» (سرّاج طوسی، ۱۹۱۴: ۱۰۸). ابوحفص

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

نیشابوری در پاسخ به همین پرسش گفت: «کسی است که همهٔ اوقات به حکم وقت است و اگر واردی بر او درآمد و او را از حکم وقتش خارج ساخت، از آن بهراسد» (سرّاج طوسی، ۱۹۱۴: ۱۰۸).

نقد وقت

یکی از نکاتی که دربارهٔ وقت در سخنان اهل تصوف، مهم جلوه می‌کند، «نقد وقت» و اهمیت ندادن به گذشته و آینده است. شخصی از ذوالنون مصری وصیتی خواست، «گفت: همّت خود را پیش و پس مفرست. گفتند: این را شرح باید. گفت: از هرچه گذشته و هرچه ناآمده اندیشه مکن و نقد وقت را باش» (عطار، ۱۹۰۵،ج۱: ۱۳۳). عبدالله منازل معتقد است کسی که به اوقات گذشته و آینده مشغول شود، وقتش بی‌فایده از دست می‌رود (ابن‌ملقن، ۱۴۲۷ق: ۲۵۰). از نظر وی آدمی چگونه می‌تواند به پس و پیش خود بنگرد درحالی‌که از مقام و وقت خود غایب و غافل است؟! (سلمی، ۱۴۲۴ق: ۲۷۹). به سهل تستری گفتند: «درویش کی بیاساید؟ گفت: آنگاه که خود را جز آن وقت نبیند که در وی بود» (عطار، ۱۹۰۵، ج۱: ۲۶۷). ابوسعید خراز گفته است: «وقتِ عزیز خود را جز به عزیزترین چیزها مشغول مکن و عزیزترین چیزها شغلی بود بین الماضی و المستقبل، یعنی وقت نگه دار» (عطار، ۱۹۰۵، ج۲: ۴۴). همو گفته است: «جستن تدارک وقت ماضی، ضایع‌کردن وقت باقی است» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۲۵۴). و ابوسعید ابوالخیر گفت: «دی شد و فردا کو؟ روز امروز است و امروز این ساعت و این ساعت این نفس است و نفس این وقت است» (محمدبن‌منور، ۱۳۸۹، ج۱: ۳۰۷). شبلی گفته است: «این سر وقت که دارید به ناز دارید، فردا همین خواهی داشت و تا جاوید، صحبت با وی به این می‌باید کرد» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۴۲۳). و در جایی دیگر گوید: «هزار سال گذشته با هزار سال آینده بگذار، وقت نقد نگه دار» (بقلی شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۵۰).

در این سخنان نیز می‌توان برای واژهٔ وقت، هم مفهوم حال را در نظر گرفت و هم زمانِ حال را. «اکنون» نه فقط نزد صوفیان که برای همگان مهم و باارزش است. بسیاری از بزرگان، شاعران و اندیشمندان نیز به این نکته اشاره کرده‌اند؛ آنان اندیشیدن به گذشته و آینده را موجب از دست رفتن اکنون می‌دانند و مردم را به دریافتن زمانِ حال توصیه می‌کنند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

الوقت سیف

یکی از تعبیرهایی که دربارهٔ وقت در میان اهل تصوف رایج است و بسیار بدان پرداخته‌اند، عبارت «الوقتُ سیفٌ قاطعٌ» است. شافعی خود اذعان کرده است که پس از ده سال معاشرت با صوفیان، یکی از فوایدی که از این صحبت برده است، عبارت «الوقت سیف» است (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۱۸۵) و ابوسعید ابوالخیر از قول شافعی گفته است: «علم همه عالم در علم من نرسید و علم من در علم صوفیان نرسید و علم ایشان در علم یک سخن پیر من نرسید که گفت: الوقت سیف قاطع» (عطار، ۱۹۰۵، ج۱: ۲۱۳). ابوسعید خود نیز گفته است: «دی شد و فردا کو؟ روز امروز است، الوقت سیف قاطع» (محمدبن‌منور،۱۳۸۹،ج۱: ۲۸۵). درحقیقت صوفیان با این عبارت بر اهمیت و تأثیر فراوان وقت تأکید کرده‌اند.

چرا وقت را به شمشیر مانند کرده‌اند؟ برخی مؤلّفان کتاب‌های تصوف، سببِ سیف خوانده شدنِ وقت را نوشته و جملهٔ معروفِ «الوقتُ سیفٌ قاطعٌ» را تفسیر کرده‌اند. پاره‌ای از آن اقوال را می‌آوریم.

«بر زبان این طایفه بسیار رود که الوقت سیف، یعنی چنان‌که شمشیر برنده است، وقت بدانچه حق او را همی راند، غالب است. و گویند شمشیر به بر ماسیدن نرم بود و لیکن به کناره برّان بود، هرکه با او نرمی کند، سلامت یابد و هرکه درشتی کند، خسته گردد و وقت همچنین بود، هرکه حکم او را گردن نهد، رسته بود و هرکه معارضه کند، به ترک رضا با وی اندر ضلالت افتد و انشد شعرا، شعر:

وَ کَالسَّیفِ اِن لا یَنتَهُ لانَ مَسُّهُ وَ حدّاهُ اِن خاشَنتَهُ خَشِنانِ

هرکه وقت باز او بسازد، وقت او وقت بود، هرکه وقت با وی نسازد وقت بر وی مقت بود» (قشیری، ۱۳۷۴: ۹۰).

هجویری معتقد است، همان‌طور که صفت شمشیر بریدن است، صفت وقت نیز بریدن است چرا که وقت، گذشته و آینده را محو می‌کند و انسان را از اندوه دیروز و فردا می‌رهاند (هجویری،۱۳۸۷: ۵۴۲).

اگر تنبیهی ناگاه در رسد، زینهار که یک طرفة العین تأخیر نکنی که هلاک شوی. فرمانی که به وسایط به تو رسد، دیگر است. آن را وجوب موسع خوانند. اما آنچه از

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

جلالت کار بتابد آن را حاکمات وقت خوانند. اگر چندان تأخیر افتد که کسی مثلاً «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» برخواند بیم هلاک و حرمان و سبب قطیعت و هجران بود. زیرا که مثال آن فرمان به وسایط چنان بود که سلطان تو را به رسولی بخواند. روا بود که استعدادی یا مهلتی را در او مجال بود. اما آنچه سلطان تو را به‌خودی‌خود بخواند، اگر در حال عین امتثال نکردی، هلاک لازم گردد و هجران ابدی و شقاوت سرمدی. اکنون این بشناس در مراقبهٔ خواطر و در اوقات اذکار و در روزگارها، که نتوان دانست که کی بود این دعوت. «الوقت سیف» این بود. چون اجابت رود بلاتأخیر، علایق او را به سیف وقت پی کنند و اگر تأخیر کند، او را پی کنند (غزالی، ۱۳۵۶: ۴۱).

فرغانی وقت را زمانِ حاضر می‌داند و معتقد است «اگر» گفتنِ شخص، دشمنی نفس است با حق؛ بنابراین باید از گفتن اینکه فردا چنین و چنان کنم، دوری کرد. وی همچنین وقت را در اصطلاح تصوف، حالی می‌داند که شخص را از گذشته و آینده بی‌خبر می‌سازد و صفتی را که غالب است به شخص می‌نمایاند و او را از صفات دیگرش جدا می‌سازد. چون این حال (وقت) کوتاه و زودگذر است آن را به شمشیر مانند کرده‌اند؛ یعنی وقت همچون شمشیر حکم خود را ظاهر می‌کند و زود از میان می‌گذرد (فرغانی، ۱۳۷۹: ۳۲۹).

به بیان *کشف الاسرار*، «سرّ وقت عارف تیغی تیز است. نه جای آرام و نه روی پرهیز است» (میبدی، ۱۳۷۱، ج۴: ۲۳).

اطلبوا العلم

سخن آخر در باب اهمیت وقت، تفسیری است که بعضی صوفیان از این حدیث کرده اند: «اطلبوا العلم ولو بالصین، فإن طلب العلم فریضة علی کل مسلم». برخی از متصوفه منظور از علم را در این حدیث علم وقت می‌دانند (سهروردی، ۱۴۲۷ق،ج۱: ۳۹). ابومحمد جریری مقصود از علم را در سخن پیامبر (ص) علم حال و علم وقت و علم سِر می‌داند. از نظر وی کسی که نسبت به وقتش و آنچه در وقت بر او می‌گذرد جاهل باشد، درحقیقت وقتی را که به آن امر شده، نشناخته است (ابن‌خمیس، ۱۴۲۷ق، ج۱: ۴۵۸). در *شرح تعرف* نیز آمده است: «و نیز گفت: اطلبوا العلم و لو بالصین. باز تفسیر کرد مر این علم را و گفت: و هو علم الوقت بما یجب علیهم ظاهراً و باطناً. گفت: این علم که

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

طلب‌کردن وی فاضل‌ترین اعمال است، علم وقت است به آنچه بر بنده واجب آید. ظاهر و باطن. ظاهر شریعت است و باطن حقیقت» (مستملی بخاری ، ۱۳۶۳، ج۲: ۶۵۴).

این سخنان نیز نشان می‌دهد که نزد صوفیان علمی که آموختن آن بر هر مسلمانی واجب است، علم وقت است. علمی که سبب می‌شود بنده در هر وقتی به چیزی مشغول شود که در آن وقت سزاوارتر است؛ چنان‌که در تعریف تصوف آوردیم معنای تصوف نیز از نظر برخی صوفیان همین است. ترمذی وقت را یکی از سرمایه‌های انسان می‌داند و می‌گوید: «سرمایهٔ تو، قلب تو و وقت توست. قلبت به وسوسه‌ها مشغول شد و وقتت به انجام امور بی‌فایده ضایع گشت، چگونه سود می‌کند کسی که سرمایه‌اش زیان دیده است؟!» (سلمی، ۱۴۲۴ق: ۲۱۹). نه فقط صوفیان، بلکه هر انسانی، اگر وقت و زمان خود را بشناسد و متناسب با آن عمل کند، قطعاً از عمر و زندگی خود بهترین بهره را خواهد برد.

نتیجه:

صوفیان تصوف را تمکین از وقت می‌دانند و در سخنان خود برای وقت ارزش فراوانی قائل شده‌اند تاجایی‌که حفظ اوقات را برترین طاعت می‌دانند. بسیاری از آداب و اصول اهل تصوف برپایهٔ حفظ وقت و مراقبت از آن شکل می‌گیرد و بسیاری از اصطلاحات رایج در میان آن‌ها نیز با مفهوم وقت آمیخته است. از میان تعریف‌های متفاوتی که در کتاب‌های تصوف برای وقت بیان کرده‌اند، سه تعریف در میان اهل تصوف رایج بوده که عبارت‌اند از:

۱. وصفی که بر انسان غالب باشد.

۲. حالی که ناگهان از غیب رخ نماید و سالک را تسلیم حکم خود گرداند.

۳. زمان حال که بین گذشته و آینده قرار دارد.

علاوه‌بر مفهوم زمان حال، مفهوم عرفانی حال نیز در تعریف‌های وقت دیده می‌شود. با بررسی رابطهٔ وقت و حال، می‌توان گفت وقت ظرف است و حال مظروف؛ بنابراین متصوفه گاه ظرفِ وقت (زمانِ حال) را به‌جای مظروفِ آن که همان حال است بیان کرده‌اند. وقت می‌گویند و مرادشان حال است. آدمی وقت به معنی زمان را بدون احوال درونی و بیرونی خود نمی‌تواند درک کند؛ یعنی هر لحظه از زندگی با احوال ما پیوند خورده، معنا می‌یابد و می‌گذرد و همین رابطهٔ

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

تنگاتنگ وقت با حال باعث شده است که وقت را مترادف حال بدانند. سرّاج، وقت را چیزی بین گذشته و آینده تعریف کرده است؛ پس آنچه بین گذشته و آینده قرار دارد، هم می‌تواند زمانِ حال باشد و هم وصفی که در هر لحظه بر انسان غالب است و هم واردی غیبی که سالک را از احوال گذشته و آینده جدا می‌سازد. عارف باید همواره به حکم وقتش عمل کند چرا که معرفت، ضایع نکردن حکم وقت است. صوفی فرزند وقت خود است و آسایش او در آن است که همواره خود را در وقت ببیند و حتی در خوردن و پوشیدن نیز فرمانبر وقت خود باشد که این دلیلی است بر صدق او. تعبیر نقدِ وقت و اهمیت ندادن به آنچه گذشته است و آنچه خواهد آمد نزد صوفیان بسیار مهم است. به دلیل اهمیت وقت، مشایخ آن را به شمشیر مانند کرده و برای این همانندی تفسیرهای گوناگونی آورده‌اند که هر یک در جای خود قابل تأمل است. مثلاً همان‌گونه که صفت شمشیر بریدن است، صفت وقت نیز بریدن است؛ وقت، بیخ ماضی و مستقبل را می‌برد و اندوه گذشته و آینده را از دل می‌زداید. وقت آنقدر مهم است که اهل تصوف مقصود از علم را در حدیث اطلبوا العلم و لو بالصّین، علم وقت می‌دانند؛ علمی که سبب می‌شود بنده در هر وقت و زمان و حالی به چیزی مشغول شود که در آن وقت و زمان و حال سزاوارتر است.

به این ترتیب معلوم می‌شود که «وقت» یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در میان عارفان است، و تصوف و بسیاری از آداب و اصول آن بر پایهٔ مفهوم وقت معنی می‌یابند.

کتاب‌نامه:

- ابن‌خمیس موصلی، الحسین بن نصر بن محمد. (۱۴۲۷ق)، *مناقب الأبرار و محاسن الأخیار فی طبقات الصوفیه*، ۲جلد، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۶۱)، *فن سماع طبیعی از کتاب شفا*، ترجمه محمدعلی فروغی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- ابن‌عربی، محیی‌الدین. (۱۴۲۱ق)، *مجموعه رسائل ابن عربی*، ۳جلد، بیروت: دار المحجة البیضاء .
- ابن‌ملقن، ابوحفص عمربن علی المصری.(۱۴۲۷ق)، *طبقات الأولیاء*،چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابوبکر الرازی، محمد. (۱۴۲۲ق)، *حدائق الحقائق*، قاهره: مکتبة الثقافة الدینیة.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

- ابونعیم اصفهانی، احمدبن عبد الله، *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، قاهره: دار ام القراء للطباعة و النشر .
- بقلی شیرازی، روزبهان. (۱۳۷۴)، *شرح شطحیات*،چاپ سوم، تهران، طهوری.
- بینا، محسن. (۱۳۵۴)، *مقامات معنوی (ترجمه و تفسیر منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری)*، تهران: بی‌نا.
- پلاسی شیرازی، حسن بن حمزه (۱۳۶۸)، *تذکره خواجه محمد بن صدیق کججانی*،ترجمه مولانا نجم‌الدین طارمی،چاپ دوم، تهران: خانقاه احمدی.
- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۸۸)، *مجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلمی*، چاپ دوم، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- خرگوشی، عبدالملک‌بن ابی‌عثمان النیسابوری. (۲۰۱۰)، *تهذیب الاسرار فی آداب التصوف*، تحقیق محمد احمد عبدالحلیم، قاهره: مکتبة الثقافة الدینیة.
- خواجه عبدالله انصاری. (۱۳۷۷)، *مجموعه رسائل فارسی*، تصحیح و مقدمه محمد سرور مولایی، چاپ دوم، تهران، توس.
- ـــــــــــــــ (۱۳۸۶)، *طبقات الصوفیه*، تصحیح محمد سرور مولایی، چاپ دوم، تهران، توس.
- سرّاج طوسی، ابونصر عبدالله بن علی. (۱۳۸۶)، *ترجمه اللمع فی التصوف*، مترجمان قدرت الله خیاطیان و محمود خرسندی، سمنان، دانشگاه سمنان.
- ـــــــــــــــ (۱۹۱۴)، *اللمع فی التصوف*، و قد اعتنی بنسخه و تصحیحه رنولد الن نیکلسون، لیدن: مطبعه بریل.
- سلمی، ابوعب الرحمن محمد بن الحسین. (۱۴۲۴ق)، *طبقات الصوفیه*، چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- سهروردی، شهاب‌الدین ابوحفص. (۱۴۲۷ق)، *عوارف المعارف*، ۲جلد، قاهره: مکتبة الثقافة الدینیة.
- ـــــــــــــــ (۱۳۷۵)، *عوارف المعارف*، ترجمه ابومنصور اصفهانی، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

- شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی. (۱۳۷۵)، *رسائل شیخ اشراق*، ۴جلد، چاپ دوم، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- عطار نیشابوری، فرید الدین (۱۹۰۵ م)، *تذکرة الأولیاء*، ۲جلد، لیدن، مطبعه لیدن.
- غزالی، احمد. (۱۳۵۶)، *مکاتبات خواجه احمد غزالی با عین القضات همدانی*، تهران: خانقاه نعمت اللهی.
- فرغانی، سعیدالدین. (۱۳۷۹)، *مشارق الدراری شرح تائیه ابن‌فارض*، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۷۴)، *ترجمه رساله قشیریه* (ترجمه ابوعلی بن احمد عثمانی)،با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ـــــــــــــــــــــ (۱۳۹۱)، *الرساله القشیریه*، تصحیح و تطبیق مهدی محبتی، تهران: هرمس.
- کاشانی، عزالدین محمودبن علی. (۱۳۸۷) *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه در تصوف اسلامی*، تصحیح جلال‌الدین همایی، چاپ هشتم، تهران: هما.
- کلابادی، ابوبکر محمد. (۱۳۷۱)، *متن و ترجمه کتاب تعرف*، به‌کوشش محمدجواد شریعت، تهران: اساطیر.
- محمدبن منور، میهنی. (۱۳۸۹)، *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، ۲ جلد، چاپ نهم، تهران: آگه.
- مستملی بخاری، اسماعیل. (۱۳۶۳)، *شرح التعرف لمذهب التصوف*، ۵جلد، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران، اساطیر.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. (۱۳۷۱)، *کشف الأسرار و عدة الأبرار*، ۱۰جلد، به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- هجویری، ابوالحسن علی‌بن عثمان. (۱۳۸۷)، *کشف المحجوب*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران: سروش.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]